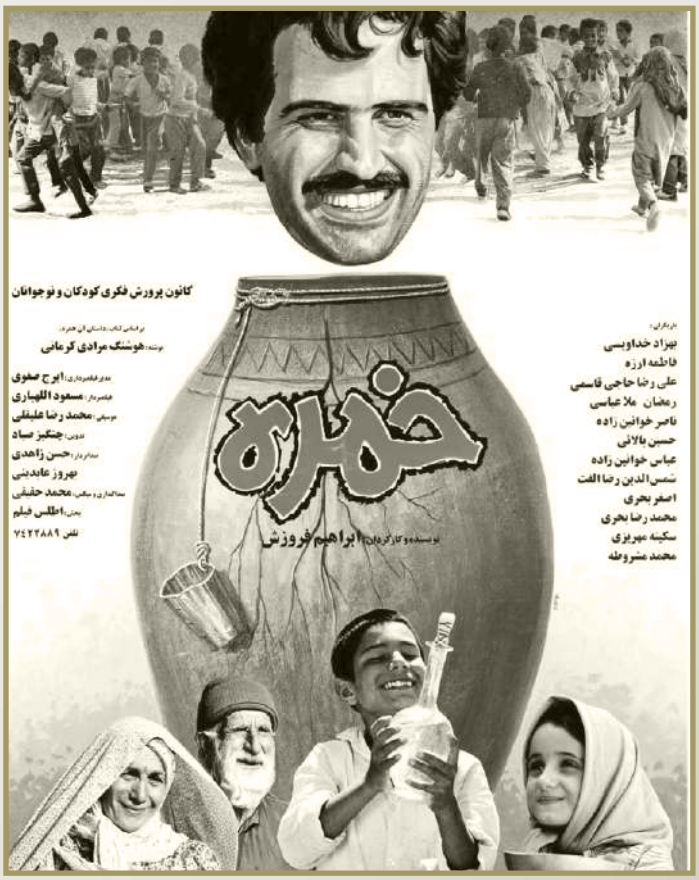

اصلاً هیچ اتفاق جالبی رخ نمی‌دهد که بچه‌ها بخواهند آن را دنبال کنند. فقط یک مشت بچه و معلم‌شان با زبانی غیر قابل فهم (منظورش لهجه ی غلیظ یزدی بود) با هم حرف می زنند. بچه‌هایی که از مدرسه برای تماشای فیلم آمده‌اند، فیلم را رها کرده‌اند و در سالن سینما از سر و کول هم بالا می‌روند و سینما شده شهر بازی! دارند خاک سینما را به توبره می کِشند.» ما همیشه در اکران فیلم‌های هنری «درباره‌ی کودکان» با این مشکل مواجه می‌شدیم. از سویی باید این فیلم‌های ارزشمند را نمایش می‌دادیم و از سوی دیگر چنین فیلم‌هایی همگی در اکران شکست می خوردند و سینماها علاقه‌ای به نمایش آنها نداشتند؛ چون کودکان و نوجوانان رغبتی به دیدن‌شان نداشتند. این در حالی بود که «فیلم‌های برای کودکان» مثل گلنار، دزد عروسک‌ها، پاتال و آرزوهای کوچک، سفر جادویی، مدرسه‌ی پیرمردها و... در آن سال‌ها با استقبال پرشور مخاطبان روب‌هرو می‌شدند و بعضاً حتی پرفروش‌ترین فیلم سال می‌شدند.

به نظرم شکل گیری جدی سینمای کودک عمدتاً پس از انقلاب روی داده. درست است؟ آیا قبل از انقلاب فیلم هایی داشتیم که بتوان آنها را زیر عنوان سینمای کودک و نوجوان طبقه‌بندی کرد؟

بستگی دارد به اینکه منظورمان از سینما چی باشد. اگر منظور شما فیلم بلند برای کودکان باشد، در دوره ی قبل از انقلاب تنها به معدود فیلم‌هایی برمی‌خوریم که با اغماض می‌شود آنها را در این رده به حساب آورد؛ فیلم‌هایی که کودکان و نوجوانان از شخصیت‌های اصلی آنها بودند و قصه نیز برای این گروه از مخاطبان جذاب بود؛ فیلمهایی چون «مراد و لاله»، (صابر رهبر، ۱۳۴۴) و «سلطان قلب‌ها» (محمدعلی فردین، ۱۳۴۷). اما اگر منظورتان از «سینما» هنر تصاویر متحرک باشد، بله، قبل از انقلاب هم نمونه‌هایی داشتیم. مثلا پیش از تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در وزارت فرهنگ و هنر، فیلم‌های پویانمایی و عروسکی کوتاه متعددی توسط اسفندیار احمدیه، نصرت کریمی و... ساخته شده بود.

پس از تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۴۴، مرکز سینمایی‌اش راه‌اندازی شد و اولین دوره‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در ۱۳۴۵ برگزار شد. در کانون فیلم‌های بسیاری ساخته شد که البته به سینماها راه پیدا نمی کردند و مکان اصلی نمایش آنها کتابخانه‌های کانون بود. این فیلم‌ها عمدتاً از نوع «درباره‌ی کودکان» بودند و نه «برای کودکان». مثلاً فیلم «سفر» (بهرام بیضایی، ۱۳۵۱) یا «مسافر» (عباس کیارستمی، ۱۳۵۳) که میشود آن را بینابینی به حساب آورد؛ چون هم درباره‌ی کودکان بود و هم برای مخاطبین کانون جذابیت‌هایی داشت. در میان فیلم‌های کانون پیش از انقلاب، به ندرت به فیلم‌هایی چون «عموسیبیلو» (بهرام بیضایی، ۱۳۴۹)، «هفت‌تیرهای چوبی» (شاپور قریب، ۱۳۵۴) و «سازدهنی» (امیر نادری، ۱۳۵۲) برمی‌خوریم که کودکان و نوجوانان آنها را با رغبت و اشتیاق می‌دیدند؛ اگرچه مضمون آنها، مثل تأثیر هجوم امواج تلویزیونی به جامعه‌ای سنّتی و یا استثمار، برایشان قابل درک نبود و کودکان و نوجوانان صرفاً قصه‌ی جذاب‌شان را دنبال می کردند. اجازه بدهید این را هم اضافه کنم که پیش از انقلاب در تهران سینما سینهموند (که بعد از انقلاب به سینما قیام تغییر نام داد) فیلم‌های بلند سینمایی خارجی، عمدتاً امریکایی، را با دوبله‌ی فارسی برای کودکان و نوجوانان به نمایش در می‌آورد.

در سال‌های اول بعد از انقلاب، به خاطر دگرگونی‌های اجتماعی، در حوزه فیلم‌های داستانی محدودیت زیاد بود. خیلی از فیلم‌ها یا باید از تیغ ممیزی رد می‌شدند یا اصلا اجازه نمایش پیدا نمی کردند. اما فیلم‌های کودک و نوجوان این مشکل را نداشتند؛ چون نه عشق و عاشقی داشتند، نه صحنه‌های نامناسب

حالا برویم سراغ اتفاقاتی که بعد از انقلاب در این حوزه افتاد. سال‌های آغازین انقلاب، یعنی از نیمه‌ی دهه‌ی ۶۰ تا اوایل دهه‌ی ۷۰، دوران مهمی برای سینمای کودک و نوجوان ایران بوده. مایلم بدانم چه شد که بعد از انقلاب سینمای کودک و نوجوان جدی گرفته شد؟